



۳۸۸

راه آزادی

جهت دفاع از دگرایی و استقلال ایران

جلال گنجه ای : چرا « لعنت بر خمینی »؟

xalvat.com

دوره دوم - شماره ۲ - مهر ۱۳۶۸



xalvat.com

فهرست

سیاست مدیرانه "خودزنی"

سرمقاله ۲

مصاحبه‌های اعضا،

شورای ملی مقاومت

(با رادیو صدای مجاهد) ۱۰

"طرح دین و دولت"

(از مصوبات "شورا") ۲۵

دو کلمه از مادر عروس

دکتر هزارخانی ۲۶

چرا "لعنت بر خمینی"؟

جلال گنجه‌ای ۲۷

در رسانه‌های خارجی

— ۳۱

شعرها از:

دکتر محمد قرایی ۳۴

کاظم مصطفوی ۳۴

اسماعیل وفا یغمایی ۳۶

"حیات خالی"

هما دژم ۳۷

"اطاق توضیحات"

مهیار پارسیان ۴۰

بر برگه‌های تاریخ...

— ۴۲

در آئینه خبرها

(رأی کابینه، دوری از صلح) ۴۳

نکته‌ها

— ۶۳

جنبش‌های صلح اسرائیل (۲)

از "فلسطین‌الثوره" ۶۹

جلال گنجهای

به مناسبت عاشورای حسینی

خود دشمن مردی تابناک و جلیل‌القدر چون علی‌ابن ابیطالب بود و مطابق قواعد ساده، دشمنی با علی(ع) چه با توجه به اعتبار رسمی (خلافت) و چه بخاطر سوابق و منزلت مناقشه‌ناپذیر مردی که به برادری محمد(ص) برگزیده شده بود، باید بسی از دشمنی با حسین(ع) گرانتر تمام شود. تازه معاویه در سالیان طولانی حکومت جنایات بسیار دیگری هم کرد و انبوهی از صحابه پیغمبر و خاندان رسالت را کشته و یا به سختی آزرده بود، اما آنچه که به ثبت تاریخ رسیده «لعنت بر یزید» است. راستی، چرا چنین شد؟

قیاس جنایت و جتاریت xalvat.com

یکایک افراد نسل ما، نسل خیانت شده بدست شاه و شیخ، و کشته و مُلته شده توسط خاندان پهلوی و طایفه خمینی، باید بارها به این نکته اندیشیده باشیم که شاه و خمینی کدامیک جنایتکارترند؟ آیا شاه که با جنایاتش بر ضد فرزندان خَلَف میهن و انقلاب راه خمینی را گشود و یا خمینی که بسی بیشتر و شنیع‌تر از شاه کشت و شکنجه کرد؟ سؤالی که با مقایسه هر کدام از این دو جتار جهنم جایگاه با جتاران و خونخواران دیگر، باز هم به ذهن می‌آید؟ - فی‌المثل و مع‌الفارق - شاه و فرانکو؟ خمینی و هیتر؟ کدامیک بیشتر پلید و جنایت‌پیشه بوده‌اند؟ تردیدی نباید کرد که پاسخ دادن به این سؤالها به ملاک حجم کتی جنایات، همراه‌کننده است؟ فی‌المثل نباید گفت شاه کمتر از خمینی کشته است. خلق قهرمان ایران اگر با خمینی مقابله نمی‌کرد و به مقاومتی به عظمت مقاومت انقلابی این دوران بر نمی‌خاست، این جلاذ تنزه‌طلب، اینک نه پرونده قتل ۹۰ هزار مجاهد و مبارز مقاومت را بر دوش داشت و نه پرونده جنگ خارجی‌اش با برگ‌ننگین این چنین شکستی خفتبار و رسوا بسته می‌شد. قیاس کتی اساساً همراه‌کننده است. مگر نمی‌دانیم که پرونده جنایات جتاران به خاطر انبوه موارد کشف‌نشده و یا فراموش شده - که بسیار معمول است - و همچنین به خاطر کیفیات غیرقابل توصیف و روایت جنایاتشان هیچگاه مختومه نمی‌شود. پس آیا به خاطر طبیعت اطلاعات مربوطه که فاقد دقت است، باید از پاسخ این قبیل سؤالها، که کدامین جتار جنایتکارتر است، صرف‌نظر کرد؟ و مگر می‌شود؟ نامدار! شدن این یا آن جنایتکار، مگر تصادفی و یا ناشی از نوعی عادت و اتفاق ساده حاصل شده است؟ به عکس، در واقع نسلهای بشریت مشغول از طریق نامدار کردن عمده‌ترین جانیان تاریخ به پالایش اندیشه، فرهنگ، اخلاق و موارد بشری همت گماشته‌اند؛ نام‌ننگین یزید، یک نام بی‌خاصیت و یک شهرت مفت نیست. این نام‌ننگین شده سلاح کارآمدی بوده و خواهد بود برای افشا کردن هر گونه «یزیدیت» در ابعاد وسیع تاریخی و در گستره فرهنگ و اندیشه توده‌ها. کافی است ببیندیم که اگر چنین نامها و ملاکهای ملموسی در کار نبودند، مردمان قرنهای تاریخ، آیا قادر می‌بودند با اصول و تئوریهای کلی و

چرا «لعنت بر خمینی»؟

محرم امسال (۱۴۱۰ هجری قمری) نزدیک ۱۳۵۰ سال است که از واقعه «طف» یعنی رویداد عظیم عاشورا می‌گذرد. می‌دانیم که قیام عاشورایی حسین(ع) در عصر خودش، موضوع «اما و اگر» بریده‌ها، دو سویه‌ها و «جاهلان متنسک» و (مقدس‌مآب) بوده اما همین قیام علیرغم گذشت این همه زمان، تازه شفاف‌تر و الهام‌بخش‌تر درخشیده و جاویدان شده است. فهم عمیق‌تر این جاویدانگی به ویژه آن وقت میسر می‌شود که کار دشمنان را از یاد نبرده باشیم؛ جتاران هر دوران هم با زور و قلدری و هم با کک عالم‌نمایان سالوس و فقیه‌مآبان دین‌فروش، برای فراموشاندن نام و منطق حسین تلاش فراوان خرج کرده و توطئه‌های گوناگونی ساز نمودند که در جای خود بسی شگفتانگیز و درس‌آموز است. در این میان مرتجعین با مصطلاح شیعه و مدعی دوستی اهل بیت پیغمبر نیز با پروپیهای توخالی و بی‌معنی‌شان در واژگونه توصیف کردن کار و رسالت حسینی و عاشورایی خدمات شایانی به دشمنان حسین عرضه داشته و لاجرم ضربات مؤثری بر دعوت و کارآمدی عاشورا وارد نمودند. الحَق که داستان حسین(ع) آینی عظیم و بی‌نهایت خیره‌کننده است، دلیل آنکه ستم و سالوس، شرّ و شیطنت هرگز در این گیتی مأمّن و پناه نخواهند یافت. میان اینهمه قال و قیل، کذب و افترا، جعل موزع و تاریخ، دشمنان و دوستان بدتر از دشمن، آنچه که بیشتر تثبیت شده و می‌شود، جمله رمز، «سلام بر حسین و لعنت بر یزید» است.

لعنت‌شدگی یزید هم خود حکایت شگفتی است، زیرا چنانکه همه می‌دانند یزید، حتی در دوران حاکمیتش هم، در شیطنت و حرام‌لقمه‌گی، شاگرد کم‌استعداد پدرش معاویه محسوب می‌شد، او قدرت زیادی هم نیافت، هنوز سال چهارم را تمام نکرده، خودش مُرد و حکومتی سست و متزلزل بر جای گذاشت که بدست شاخه دیگر بنی‌امیه (بنی‌مروان) افتاد و چیزی نپاییده ساقط شد. با این همه، می‌بینیم که یزید بسی بدنام‌تر از پدرش معاویه شد، پدری که به نوبه

قرار نمی‌گیرند. دوم مرز اعدام: محاکم اسرائیلی در شرایط حاضر، حتی فلسطینی‌ها را رسماً اعدام نمی‌کنند و مواردی را که لازم باشد - چنانکه در دول راقیه! معمول است - به طور غیر رسمی «خودکشی» و «فراری» می‌دهند. اما در مثال دیگر، در آلمان هیتلری، این دو مرز هم نبود. آلمانی‌های غیر نازی اتباع پست دولت و از خیلی مزایا! محروم بودند و اعدامها هم که چه عرض کنم؛ در اطاقهای عمومی گاز و کوره‌های بزرگ آدم‌سوزی آنچه که صورت می‌گرفت نه اعدام، بلکه نسل‌کشی عربیان بود. از روزی که اسرائیل احتمالاً مجازات اعدام را برقرار کند از این بابت با هیتلریها هم‌کفه می‌شود هر چند که نمی‌تواند ۶ میلیون فلسطینی دست و پا کند تا در جنایت و جباریت، به لحاظ کتی با هیتلر همدوش شود.

xalvat.com

«لعنت بر یزید»

با این توضیح، جبارترین حاکمان نه با تعداد جنایتها و سالیان جنایتکاری معین می‌شوند بلکه ملاک این تشخیص میزان و تنوع مرزهایی است که شکسته می‌شود، پس باید گفت شروترترین جباریت آن حاکمیتی است که در بیرون منافع کور حکمرانی، هیچ مرزی را نشناسد. این تعریف است که قاتل حسین بن علی (ع) یزید بن معاویه را از دیگر گردنکشان جبار متمایز می‌کند. یزید که خود دست نشانده پدر صاحب اعتبارش معاویه بود، البته مدت کوتاهی از پدرش جباریت داشت ولی مرزهای مهمتری را شکست! - از باب مثال - معاویه وقتی که چونان سرداری فاتح وارد کوفه شد، حسن بن علی (ع) را که لشکر و سپاهی برایش نمانده بود - هر چند بنا بر مصلحت - نکشت و به اسارت هم نگرفت، بلکه - البته از روی خدعه - به صلح با امام حسن گردن نهاد و از جمله به عهده گرفت که حق تعیین حاکم جانشین برای بعد از خودش را نداشته باشد، همان تعهدی را که بعداً در جریان ولیعهد ساختن پسرش یزید، جبارانه نقض کرد. تردیدی نیست که معاویه از همین میزان حرمت نگهداشتن، منافع خویش را مد نظر داشت ولی همین را نباید تفاوت ناچیزی پنداشت، این خود بسیار مهم است که یک قدرت جانی با کدام ابزار و وسیله - سیاسی یا قتل عربیان - منافع خویش را حفاظت می‌کند.

جریان عاشورای حسینی که اگر با نگاه ایدئولوژیک و ارزشی سنجیده شود، طرف مقایسه با هیچ جنبش و قیام عدالت‌جویانه و حق‌طلبانه دیگر نیست، و این نوشته هم در صدد توضیح آن تحریر نشده، اگر با یک نگاه ساده واقعه‌نگاری هم بررسی شود، هیچ توجیه دیگری در جنایتکاری فجیع یزید نیست. نه منطلق! "قدرت" و نه مصلحت! حکومت و...، جز نفس حمله بودن و دریدن سرزها و حرمتهایی که جباران نمی‌توانند تحمل کنند. این دیگر نه استبداد، بلکه فقط درندگی محض بود. یزید، گردن نهادن بر حکم خویش را بر حسین (ع) تکلیف کرد و او را

تفسیرپذیر، از پس تشخیص ستم و ستم‌ستیزی برآیند؟ باید دریافت که سنت «لعنت بر یزید» هم هرگز یک لقلقه کین‌توزانه که در واکنش نسبت به فاجعه کربلا رواج یافته باشد، نبوده و نیست. حال اگر پیشینیان ما - به قول میانه‌بازها - خوش اخلاقی! می‌کردند و سب و لعن را رها کرده یزید را با انبوه قاتلان و جانیان تاریخ به حال خود می‌گذاشتند، آیا به شعور و احساس پاک بشریت ناسیاسی نکرده بودند؟. حال که چنین است ناگزیر، یزید هم می‌بایست موضوع مقایسه‌ای از همان نوع که اشاره کردیم قرار می‌گرفت تا برجستگی‌اش در قیاس جباران شناخته می‌شد و تا به صورت یک محک تاریخی به کار می‌آمد. پس هرگز درست نبود و درست نیست که مبحث قیاس جباران جنایت‌پیشه رها شود. اگر در گذشته چنین کرده بودیم، در حقیقت مردم در قضاوت تاریخی خلع سلاح شده بودند. در غیر این صورت، راستی توده‌های کلان، با کدام کتاب، میزان، بیته و شاهد، قادر می‌بودند در روزمره زندگی و در سطوح مختلف حیات و معیشت فردی و اجتماعی (از خانواده گرفته تا کشور و بین‌الملل) با یزید و یزیدیان، با جباریت و ستم‌پیشه‌گی تسویه حساب کرده و به مرزبندی فکری، اخلاقی، تا مرزبندی سیاسی دست یازند. پس مقایسه ناگزیر است اما مقایسه کتی هم کافی نیست. نه جنایت کمتر، دلیل کمتر جنایتکار بودن کسی است و نه جنایات ثبت شده، تمامی جنایات و خصوصیات جنایی یک جبار را بیان می‌کند.

ملاک مقایسه

جان و آبرو، ناموس و مال و خلاصه حقوق مردمان، حدود و مرزهایی هستند که ایمن بودن آنها شرط حتمی زندگی، تعالی و تکامل فرد فرد خانواده بشریت است. مفاهیم و تعیین مصادقهای این حدود و مرزها در ایدئولوژیها، جامعه‌ها و وضعیتهای اجتماعی - اقتصادی گوناگون البته به گونه‌های متفاوت تعریف و تعیین می‌گردند، اما هیچگاه بر این نکته اختلافی در میان نیست که در هر موردی که یکی از این مرزها شکسته می‌شود، یک «جرم» به وقوع پیوسته است. - در یک بیان ساده - جرم آنگاه که مربوط به شکستن حقوق مهمتر می‌شود، جنایت است و استمرار جنایت نیز طغیان است و جباریت طغیان حاکمان است - که مقوله‌ای جدا از استبداد است - اما آنچه که جباریتها را از یکدیگر متمایز می‌کند، کثرت و تنوع حدود و مرزهایی است که به دست جباریت و طاغیان حاکم نقض و پایمال می‌شود. به زبان مثال، جباریت حاکم بر اسرائیل لااقل، رسماً دو مرز را نگه می‌دارد و نقض نمی‌کند؛ یکم مرز قومی: در این مرز، قوم یهود با گرایشهای متنوع از آنچه راست و راست افراطی تا آنچه چپ و چپ افراطی خوانده می‌شود - به خلاف صاحب‌خانه‌های فلسطینی در سرزمینهای اشغالی - هرگز رسماً آماج قتل دستجمعی، انفجار منازل و یا مسدود کردن در و پنجره‌های خانه‌ها و بازداشت و شکنجه

دخترکی از فرزندان حسین(ع) را - همانگونه که با اسیران جنگی میکردند - به کنیزی خواست اما یزید در مقابل غریو اعتراض خشمگین زینب(ع) عقب نشست. خلاصه - و به هر دلیل - حتی یزید هم نتوانست تمام حرمتها را بشکند. اما با اینهمه از آنجا که در هتک حرمتها فراتر از هر چهار دیگر قرون اولیه تاریخ اسلام گستاخ شده و حرمت عظیم حسین، میراثدار جلیل اسلام و پیغمبر اسلام را شکست، سزاوار لعن حق‌پویان و آزادگان شد. برای هر انسان شرافتمند، آنگاه که می‌خواهد از شرارت و جباریت برائت جوید، ملعنت یزید و بیزاری از او یکی از رساترین امکان‌ها است.

xalvat.com

لعنت بر خمینی

اما چه کسی تردید دارد که پس از تجربه دوران خمینی، «لعنت بر یزید» دیگر قدری لنگ میزند؟ سخن منصفانه این است که برای بشریت معاصر به ویژه برای ما، که خمینی را تجربه کرده‌ایم، «لعنت بر یزید» در برائت جستن از جباریت شناخته شده دوران، کفاف نمی‌دهد. یزید «لااقل در مواردی» از سطح معمول دوران خودش هم دست پایین‌تر گرفت و چنانکه یاد کردم دختر اسیر حسین(ع) را به کنیزی نداد و چند هفته بعد نیز همین دختر را به اتفاق خواهران و برادر و دیگر اسیران کربلا، به شیوه‌ای مناسب و حتی محترمانه به وطن بازگردانید. یزید در جریان قتل عام (حرّه) هم به خاندان پیغمبر (همان اسیران دبروز) تجاوزی روا نداشت و محله بنی‌هاشم را از کشتار و غارت، کنار گذاشت.

اما خمینی، جنایت را در اساس، آنهم در ابعاد کلان به صورت امری عادی و متعارف درآورده است. او که میلیونها خانواده را چه در جنگ و چه در سرکوب به خاک سیاه مصیبت‌های جورواجور نشانید، نه تنها نوامیس همان به جنگ فرستاده‌های خودش را لمعه هوس حیوانی مشتی آخوند و فالانژ بی‌شرف و ناموس ساخته و به بازار دهشتناک فحشاء روانه نمود، نه تنها تمام ایران زیبا و نامدار و آزادگی‌خیز را منبع صدور تروریسم دولتی، رذیلت اخلاقی و فحشاء و اعتیاد به اینجا و آنجای جهان ساخت، بلکه علاوه بر خانه خرابیهای توصیف‌ناپذیر مادی و معنوی در دوران حیات ننگ‌آلودش، قصد آن کرد که آینده بشریت و گذشته افتخارات را یکجا آماج جفتک‌پرانی‌هایش کند. وصیتهای شورورانه و «منشور انقلاب» خمینی را مطالعه کنید، چه چیزی جز تخریب سرنوشت آیندگان می‌بینید؟ رهنمودهای دیو جماران اگر به کار بسته شود، چه بلایی بر سر راه تعالی انسانیت و پیشرفتش به جانب صلح و همزیستی جهانی نازل خواهد کرد؟ راهی که در نهایت باید به نقطه وصل بشریت شرافتمند برسد، چقدر مورد نفرت خمینی است. او انسانیت را، که از هر قوم و نحلّه فکری و دینی، باید از مرزهای مجازی و تحمیلی و ستم و استثمار گذشته به تمدن حقیقی برسند، فقط دشمن چنگ

بین «بیعت» و شمشیر (قتل) مخیر گردانید. اختفای حسین و خروج وی از مدینه و حجاز، برای یزید هم فرجه‌ای بود که - اگر ظرفیت می‌داشت - به خود آید و از اینکه به ورطه قتل کسی چون حسین(ع) گیر نکرده شادمان شود. در مقیاس سیاست معاویهای، برای یزید بهتر بود که حسین را با عزت و احترام به مدینه برگرداند و مانع وصل شدنش به کانون ناراضیها (عراق) و به ویژه کوفه، شود. اما یزید اهل سببیت محض و نه حتی سیاست سبعانه بود. نقشه قتل حسین را تعقیب کرد و او را در بیابان بین راه محاصره نمود. در این هنگام هم یکبار دیگر فرصت رقیق‌تر کردن جباریت را از دست داد؛ تمامی پیشنهادهای حسین(ع) را رد کرد، از جمله بازگشت به مدینه، بازگشت تبعیدی به بصره و بازگشت تبعیدی به میان قبایل گمنام و دوردست عرب و حتی سفر به شام را، برای حل و فصل حضوری بحران در پایتخت دشمن قلدر (دمشق). همه و همه را رد کرد و فقط دو راه باقی گذاشت: تسلیم بی‌قید و شرط و یا جنگ. روشن است که رسالت و آرمانهای توحیدی پیشوای آزادگان حسین، بی هر قید و شرطی، «تسلیم» را نخواهند پذیرفت، و هرگز «حیات خفیف خائنانه» را انتخاب نخواهد کرد و چنانکه خودش گفت «الموت اولی من رکوب العار» (اگر قرار بر ننگ است، مرگ را باید پذیرفت)

سقف «لعنت بر یزید»

یزید البته شباهتهای مہمی با خمینی داشت او پیش از خمینی به قتل عام موحش و ننگینی دست زد که در نوع خود بسیار عجیب بود. یزید به نام جانشینی پیغمبر در زمانی که هنوز بیش از ۵۰ سال از وفات پیغمبر نگذشته بود، به مدینه و مکه، که کم و بیش معترضانی در آن یافت می‌شدند هجوم برد. او در این تجاوز عظیم ("واقعه حرّه") آن چنان ایلغار جراری کرد، که هزاران هزار از مردم منجمله یاران باقیمانده صحابه پیغمبر اسلام کشته شدند و چنانکه روایت می‌کنند در صحن مسجد معروف پیامبر خون جاری بود. به علاوه خونریزی، غارت و تجاوز ناموسی حد نمی‌شناخت تا آنجا که بعداً در مدینه چند هزار کودک به دنیا آمد که در اثر تعدی‌های جنسی یزیدیان نطفه پسته بودند.

اما همین یزید، آنگاه که خاندان حسین(ع) را برای قدرتمندی در شهرها گرداند و به شام برد و در باصلاح جشن پیروزی در حضور خویش به نمایش گذاشت، هنوز مرزهایی را نگه می‌داشت. او در پاسخ سخنرانی تند و افشاگرانه‌ای که امام علی‌بن‌الحسین در حضور او و در مسجد جامع دمشق و در ازدحام نماز جمعه ایراد کرده بود، به قطع سخنرانی، آن هم از طریق سردادن اذان اکتفا کرد و امام علی‌بن‌الحسین (زین‌العابدین سجاد) را هم به خاطر سخنرانی، نه شمع‌آجین کرد و نه به تخت «تتزییر» بست. چنانکه در مجلس جشن یاد شده هم، یکی از نزدیکانش،



xalvat.com

در جنگ همدیگر می‌خواهد، دشمن ضدبشری: دشمن آینده بشریت. مشروط دانستن دین و قانون توسط خمینی، به «مصلحت نظام»، (یعنی منافع حقیر دولت خودش) حتی همان دینی که خود تفسیر می‌کرد و قانونی که خود تحمیل کرده بود، نمادی دیگر از ضدیت او با بشریت است، با افتخارات و موارث معنوی بشریت. این نیت، آیا جز به جنگ سابقه‌های فضیلت و شرف رفتن چیز دیگری است؟ او نه تنها خود می‌گوید که در مذهبش، دین تا آنجا معتبر است که به حل و فصل امور و منافع رژیم کمک کند، بلکه ناپکارانه تهمت می‌زند که علی و حسین و عموم انبیا و معصومین هم همین‌کاره بوده‌اند، آنقدر هم بی‌شرم است که نه رسالت قرآن (۱) و نه پندهای نهج‌البلاغه (۲)؛ هیچکدام را به چیزی نمی‌گیرد.

با نظر به این ویژگیهای خمینی باید پرسید که نسل معاصر ما آنگاه که باید آنهم در ابعاد کلان، در ابعاد توده‌های میلیونی، از شر و شرارت، از ستم و جباریت برائت و اجتناب ورزد، می‌بایست به کدامین سبب شرارت‌ها و جباریت‌ها نفرین بفرستد؟ آیا کافی است که هنوز بگوید «لعنت بر یزید»؟ من قاطعانه می‌گویم، شعار «لعنت بر یزید» هر چند سنت پسندیده و سازنده‌ای است و هیچگاه از آن بی‌نیاز نخواهیم شد، اما به هیچ‌وجه کفایت روزگار آینده را نمی‌دهد؛ یزید دوران ما در درنده‌خوبی و بربریت، در سالوس و تزویر، در گمراه‌سازی و دجالیت، در خرابکاری ارزشها و کلمات، و در همه جنبه‌های شیطانی و فساد، هم بسی شریرتر و پلیدتر از یزید سلف است و هم توانسته است به همان نسبت از ابزار و وسایل سریع و پر قدرت و پر دامنه این دوران به عنوان ابزار جنایت و جباریت و دجالیت - بسی از دوران یزید خطرناکتر - کام جوید. یزید فقط یزید بود اما خمینی، خمینی بوده و می‌خواهد باز هم، هنوز خمینی‌گری کند. گور پلیدش را نمی‌بینید، می‌خواهندش کعبه! خمینی پرستان کنند. اما مگر تبار ابراهیم و محمد ریشه‌کن شده باشد! بت‌ها را ریشه‌کن می‌کنیم و هر خانه خدا را (نه تنها کعبه) از بت‌ها پاک می‌سازیم، این با برائت جستن از خمینی، برائت از زنده، مرده، گور و اثر خمینی میسر می‌شود؛ پس «لعنت بر خمینی».

سلام بر حسین و استمرار رسم و دین حسینی و لعنت بر یزید و خمینی و بر زنده و مرده و تبار خمینی.

توضیحات:

- ۱ - به عنوان نمونه‌ای از بیان قرآن: "محققاً رسولان را نشانه‌های آشکار فرستادیم تا مردمان به عدالت برخیزند..." (سوره حدید، آیه ۲۵)
- ۲ - به عنوان نمونه‌ای از نهج‌البلاغه: "آیا از من می‌خواهید به بهای بی‌عدالتی و ضایع ساختن حق مردم، قدرت و پیروزی به دست آورم؟ به خدا قسم تا هستی هست به گرد

راه آزادی

چنین چیزی نخواهم گشت" (خطبه ۱۲۶ - نهج البلاغه دکتر صبحی طفیلی)

* این مقاله برای شماره گذشته که چند روز پس از "عاشورا" منتشر می‌شد، در نظر گرفته شده بود که به خاطر کمبود گنجایش، با موافقت نویسنده به این شماره (پس از اربعین حسینی) محول شد.

xalvat.com
